

حکم تکلیفی طلاق در پرتو حدیث «أَبْغَضُ الْحَلَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى الطَّلَاقِ» در فقه اسلامی

محمد عادل ضیائی^۱، عبدالصمد مرتضوی^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۱۱/۱۸ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۲/۹)

چکیده

در فقه اسلامی، مشروع بودن طلاق، اجماعی است، اما فقها در مورد حکم تکلیفی طلاق، اختلاف نظر دارند. بررسی دیدگاه فقها نشان می‌دهد که اختلاف نظر آنان در این باب، غالباً مبتنی بر حدیث مشهور «أَبْغَضُ الْحَلَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى الطَّلَاقِ» و احادیث مرتبط با آن است.

از آنجایی که طلاق، امری مبتلا به در همه‌ی جوامع و تمامی عصور است، بررسی سندی و محتوایی این احادیث، ضروری است. بررسی سندی نشان می‌دهد که روایات این باب غالباً دارای اشکالات سندی است. از حیث محتوا نیز باید گفت که مضمون "حلال و مبعوض بودن طلاق در آن واحد"، منطقی به نظر نمی‌رسد. به علاوه، معقول نیست که همه‌ی طلاق‌ها حکم واحد داشته باشند؛ چه، عقلاً و شرعاً حکم طلاقی که از روی هوا و هوس و به قصد التذاذ و تنوع طلبی ایقاع شده با طلاقی که از سرِ ضرورت و برای پایان یک زندگی مشقت‌بار صورت گرفته تفاوت دارد. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی صورت پذیرفته و در آن به بررسی سندی و محتوایی حدیث «أَبْغَضُ الْحَلَالِ...» و روایات همسو با آن پرداخته شده و به این نتیجه رسیده است که طلاق بسته به مورد می‌تواند احکام مختلفی به خود گیرد.

کلید واژه‌ها: طلاق، حکم تکلیفی، مباح، مکروه، حرام.

۱. مقدمه

با آن که در تشریح طلاق، اختلاف نظری میان فقها نیست و آیات و روایات و اجماع امت اسلامی بر مشروعیت آن دلالت می‌کند، اما در مورد حکم تکلیفی طلاق میان فقها اختلاف نظر است. سؤال اصلی در این تحقیق آن است که حکم اصلی و اولیه‌ی طلاق در اسلام چیست و تبیین این حکم چه آثاری دارد. به نظر می‌رسد؛ بعضی از فقها با استناد به واژه‌ی «أَبْغَضُ» در روایت «أَبْغَضُ الْحَلَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى الطَّلَاقُ» و روایات همسو با آن، طلاق را به طور کلی امری مبعوض و منفور^۱ تلقی کرده‌اند. در مقابل، عدّه‌ای دیگر با استناد به واژه‌ی «الحلال» در همین روایات، اصل را در طلاق بر اباحه نهاده‌اند. گروه سوم نیز با در نظر گرفتن ترکیب دو واژه‌ی «أَبْغَضُ» و «الحلال»، حکم به مکروه یا بسیار مکروه بودن طلاق داده‌اند. با آن که روایات مورد اشاره در مقام استنباط فقهی مورد توجه قرار گرفته اما واقعیت آن است که این روایات چه از لحاظ سند (هم از حیث رجال و هم اتصال سند) و چه از حیث دلالت، محل مناقشه و تضارب آراست و سؤالات زیادی پیرامون مفهوم هر یک از روایات و به ویژه جمع میان آنها وجود دارد. از آن جمله تضاد معنایی میان عبارات «أَبْغَضُ» و «الحلال» و امکان جمع میان آنها است و نیز تفاوت «أَبْغَضُ الْحَلَالِ» با «أَبْغَضُ الْأَشْيَاءِ» و «أَبْغَضُ الْمَبَاحِ» که در روایات فوق الاشارة آمده و به دقت مورد بررسی و ارزیابی قرار نگرفته است.

از حیث سوابق پژوهشی نیز باید گفت: این موضوع در شروح احادیث مربوطه از حیث روایی و محتوایی به صورت نه چندان دقیق و کامل و به صورت پراکنده یافت می‌شود. به علاوه در کتب فقهی به هنگام بحث از حکم طلاق، از آن سخن به میان آمده و حتی گاه نویسندگانی الفاظ یا مفهوم حدیث مشهور مورد اشاره را عنوان برای مقاله یا کتاب خویش قرار داده‌اند.^۲ با وجود این، هیچ یک از این پژوهش‌ها نه کامل است، نه همه‌ی جنبه‌های موضوع را بررسی کرده و نه به بسیاری از ابهامات موجود

۱. برخی از فقها، منفور و مبعوض بودن طلاق را نه به خاطر خود طلاق که به دلیل عوامل و آثار مترتب بر آن همانند قطع صلّه رحم و آوارگی بچه‌ها دانسته‌اند. (نک: ۵۶ خطیب بغدادی، ۲۳۱/۳؛ قرطبی، ۱۶۲/۱). گروهی نیز طلاق دادن بسیار و به قصد تنوع طلبی جنسی را شبیه زنا دانسته‌اند. (ذهبی، ۲۱۳/۲).

۲. اشاره است به امثال کتاب «الطلاق ابغض الحلال الی الله» اثر عز الدین بحر العلوم که در بیروت توسط نشر دارالزهراء به چاپ رسیده و مقاله‌ی «مبعوضیت طلاق در اسلام» نوشته خانم مریم رضایی که در شماره ۳۰ مجله‌ی «رواق اندیشه» چاپ شده است.

پرداخته است. به نظر می‌رسد تنها تحقیق مستقلی که در این موضوع نگاشته شده، مقاله‌ی «بررسی سندی و متنی حدیث أَبْغَضُ الْحَلَالِ إِلَى اللَّهِ الطَّلَاقِ» نوشته‌ی آقایان مهدی جلالی و محمد مهدی آجیلیان مافوق باشد. در این مقاله تمرکز بر مباحث روایی بوده و علاوه بر آن که تحلیل فقهی اندکی دارد، به ندرت از منابع و دیدگاه‌های فقهی فقهای اهل سنت استفاده کرده است. مضافاً آن که رویکرد نویسندگان این مقاله و نتایج آن با مقاله‌ی حاضر تفاوت آشکار دارد.

۲. تحلیل سندی حدیث «أَبْغَضُ الْحَلَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى الطَّلَاقِ»

این حدیث با این لفظ تنها در منابع حدیثی اهل سنت نقل شده اما در کتب معتبر حدیثی امامیه احادیثی همسو با این حدیث موجود است که در جای خود مورد تحلیل قرار خواهد گرفت. برای ارزیابی سند هر حدیث، بایستی در درجه‌ی اول، شخصیت سلسله‌ی راویان حدیث مورد نقد و بررسی قرار گیرد و آن‌گاه فاصله‌ی زمانی و امکان نقل روایت از راوی پیشین و روش و نوع اطلاع یافتن بر روایت توسط راوی، مورد تحلیل قرار گیرد.

۲-۱- بررسی راویان حدیث

ابوداوود و بیهقی با سندی متصل و مرفوع، از کثیر بن عبید الحمصی از محمد بن خالد الوهیبی از معرف بن واصل از محارب بن دثار کوفی از ابن عمر از رسول اکرم (ص) روایت کرده‌اند که رسول خدا (ص) فرمود: «أَبْغَضُ الْحَلَالِ إِلَى اللَّهِ الطَّلَاقِ». (ابوداود، ۲/۲۵۵؛ بیهقی، السنن الكبرى، ۷/۵۲۷). ناگفته نماند در سلسله‌ی سندی روایت مورد بحث، وصل کردن سند توسط محمد بن خالد الوهیبی، شاذ است و لذا حکم به ضعف این حدیث داده شده است. (طبرانی، المعجم الاوسط، ۱/۲۰۰، پاورقی).

این حدیث توسط محدثان دیگر نیز با همین الفاظ و به صورت متصل (موصول) آمده، با این تفاوت که در سلسله‌ی سند آن به جای معرف بن واصل، عبیدالله بن ولید الوصافی وجود دارد. [ابن ماجه، ۱/۶۵۰؛ عاملی ۱۳/۱۳۹]. ابوداوود به صورت مرسل و با حذف ابن عمر از سلسله‌ی راویان، از احمد بن یونس، از معرف بن واصل از محارب بن دثار کوفی از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمودند: «مَا أَحَلَّ اللَّهُ شَيْئًا أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ». [ابوداود، ۲/۲۵۴]. «خداوند منفورتر از طلاق چیزی را حلال نکرده است».

حاکم نیشابوری این حدیث را با همین الفاظ از ابوبکر محمد بن احمد بن بالویه از محمد بن عثمان بن ابی شیبه از احمد بن یونس از معروف بن واصل از محارب بن دثار از ابن عمر از رسول خدا (ص) روایت کرده و آن را بنا به شرط مسلم، صحیح و صحیح الاسناد دانسته است. (حاکم، المدخل الی الصحیح، ۱۱۴/۲). ابن ابی شیبه نیز این روایت را با لفظ «لَيْسَ شَيْءٌ مِّمَّا أَحَلَّ اللَّهُ أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ» از وکیع بن جراح از معروف از محارب بن دثار از رسول اکرم (ص) روایت کرده است. (ابن ابی شیبه، ۱۸۷/۴).

با عنایت به مطالب فوق، روایانی که باید مورد نقد و ارزیابی قرار گیرند، به شرح ذیل اند:

۱. مُحَارِبِ بْنِ دِثَارِ بْنِ كُرْدُوسِ بْنِ قِرْوَانَ السَّدُوسِيِّ الْكُوفِيِّ، تابعی، فقیه و قاضی کوفه که با وجود قَلْتِ روایت، ثقه و حجت است. سفیان ثوری می گوید: تصور نمی کنم کسی بهتر از او دیده باشم. بسیاری همانند احمد بن حنبل، یحیی بن معین، ابوزرع، ابوحاتم، یعقوب بن سفیان، ابن حبان و دارقطنی، به ثقه بودن او گواهی داده اند. (ذهبی، سیر أعلام النبلاء ۲۱۷/۵؛ ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ۴۹/۱۰). برخی نیز او را فقیهی فاضل، زاهدی شجاع، دارای سیرت نیکو و از زیرکترین مردم برشمرده اند. (سخاوی، ۲۸۱/۵).

۲. معرف بن واصل السعدی^۱؛ که مسلم و ابوداؤد از وی حدیث نقل کرده و بسیاری همانند یحیی بن معین و ابن حبان، وی را ثقه دانسته (ابن معین، ۴۷۴؛ احمد بن حنبل، العلل و معرفة الرجال، ۳۹۴/۳؛ مسلمی، ۲۶۱/۲۸) و برخی چون عبدالله بن احمد بن حنبل نیز در مورد او تعبیر "ثقة ثقة" را به کار برده اند. (مسلمی، ۲۶۱/۲۸؛ هروی قاری، ۳۷۵/۳).

۳. ابواسماعیل، عبیدالله بن ولید وَصَافِي كُوفِي - وصاف بن عامر العجلی - را برخی متروک الحدیث (ابن قیسرانی، ۹۹۹/۲؛ ابن ابی حاتم رازی، ۳۳۶/۵) یا "منکر الحدیث جدا" [سمعونی، ۳۴۶] و برخی "ضعیف الحدیث" یا "ضعیف" دانسته و گروهی نیز گفته اند که وی در حدیث محکم نیست. (ابن ابی حاتم رازی، ۳۳۶/۵). یحیی بن معین در مورد او می گوید: "لیس بشیء" - یعنی عددی نیست - (ابن ابی حاتم رازی، ۵۲۰/۵؛ ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب؛ ۵۵/۷) و در جایی نیز تصریح می کند که تمامی احادیث وصافی، از منظر او ضعیف است. (نسائی، ۵۰۲). ابن عدی می گوید: وصافی

۱. نکته‌ی قابل توجه در سلسله‌ی روایان حدیث مورد بحث آن است که در برخی منابع، معرف بن واصل آمده و در برخی دیگر، معروف بن واصل آمده اما همان معرف بن واصل درست است.

بسیار ضعیف است و ضعف او از حدیثش پیداست. (همان، ۵۰۱؛ البانی؛ ارواء الغلیل، ۱۰۷/۷). گاه او احادیثی را به نقل از افراد ثقه نقل کرده که شنونده‌ی آگاه، به محض شنیدن آن، پی می‌برد که این احادیث به احادیث صحیح شباهتی ندارد و باید کنار نهاده شود (ابن الملقن، ۶۷/۸). نسائی می‌گوید: او قابل اعتماد نیست و احادیثش حتی نباید نوشته شود و عقیلی می‌گوید: در احادیث نقل شده توسط او مناگیری وجود دارد و بسیاری از احادیث او قابل پیگیری نیست. (ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب ۵۵/۷). دارقطنی او را از جمله‌ی ضعیفان و متروکان و شخصی مجهول برشمرده است. (مناوی، ۴۳۶/۲). احمد بن حنبل نیز معتقد است که وصافی در حدیث محکم نیست و احادیث او صرفاً برای شناخت [و بررسی] نوشته می‌شود. (هروی قاری، ۴۱۶/۲). برخی نیز گفته‌اند: او احادیث موضوع زیادی را از محارب بن دثار روایت کرده است. (هدایه الامه، ۱۸۲).

۴. محمد بن خالد بن محمد وهبی، ابن موسی، ابویحیی حمصی را دارقطنی ثقه دانسته (مناوی، ۵۷۰/۲) و ابوداود در مورد او گفته است: "لا بأس به". (ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ۵۴۰/۹). البته باید توجه داشت: در سلسله‌ی سندی روایت مورد بحث، وصل کردن سند توسط محمد بن خالد، شاذ است و بر همین اساس، به ضعف این حدیث، حکم کرده‌اند. (طبرانی، المعجم الأوسط، ۲۰۰/۱، پاورقی).

۵. احمد بن یونس بن مسیب بن زهیر بن عمرو کوفی، ابوالعباس الضبّی، امام، محدث، پیشوا، پسر عموی محدث بغداد - داود بن عمرو الضبّی - بود که در اصفهان ساکن بود و همان‌جا در سال ۲۶۸ق بدرود حیات گفت. (ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ۶۳۵/۱۰). احمد بن حنبل او را مردی صدوق (همان، ۵۹۵/۱۲) و برخی نیز او را ثقه دانسته‌اند. (دارقطنی، علل الدار قطنی، ۸۴).

۶. کثیر بن عبید بن نمیر، ابوالحسن المذبحی المقرئ الحذاء، معروف به کثیر بن عبید الحمصی، از اهالی حمص و ثقه بود. (دارقطنی، سنن الدار قطنی، ۱۷۹۸/۹، ابن منظور، ۱۴۲/۲۱؛ ابن ابی حاتم رازی، ۱۱۵۵/۷، ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ۴۲۲/۸). نسائی در مورد او گفته: "لا بأس به" یعنی اشکالی بر او نیست. (نوری، ۷۳، ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ۴۲۳/۸). نقل شده که ۶۰ سال در حمص امام جماعت بود و یک بار هم دچار سهو نشد. (ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ۴۲۳/۸) و از نیکان بود و در حدود سال ۲۵۵ هجری قمری بدرود حیات گفت. (ابن حبان، ۲۷).

۲-۲- بررسی احادیث همسو با حدیث «أبغض الحلال...»

به موازات حدیث مورد بحث، احادیثی نقل شده که می‌توانند مقوم و مؤید تمام یا بخشی از حدیث مذکور و یا مخصّص یا مبین مفهوم آن باشند. این احادیث عبارتند از:

۱. بیهقی و دارقطنی از اسماعیل بن عیاش از حمید بن مالک لخمی از مکحول از معاذ بن جبل روایت کرده‌اند که رسول خدا(ص) فرمود: «يَا مُعَاذُ مَا خَلَقَ اللَّهُ شَيْئًا عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ...» (بيهقي، السنن الصغير، ۵۹۲/۷، دارقطنی، سنن الدار قطنی، ۶۳/۵). این روایت، منقطع و ضعیف است؛ [ابن حجر عسقلانی، التلخیص الحبیر، ۴۱۷/۳؛ سمعانی، ۴۸؛ ابن الملن، ۶۸/۸] زیرا در آن مکحول، بی‌واسطه از معاذ روایت کرده و حمید بن مالک لخمی نیز که از راویان آن است توسط بسیاری از جمله یحیی و ابوزرع، تضعیف شده است. (ابن الملن، ۶۸/۸) برخی نیز گفته‌اند: او مجهول است. (سمعانی، ۴۹). نسائی می‌گوید: جز اسماعیل بن عیاش کسی از او به روایت حدیث نپرداخته است. (ابن الملن، ۶۸/۸). در مورد مکحول نیز گفته شده: او از معاذ، حدیث نشنیده است. (سمعانی، ۴۹).

۲. روایت شده که رسول خدا(ص) فرموده است: «إِنَّ إِبْلِيسَ يَضَعُ عَرْشَهُ عَلَى الْمَاءِ، ثُمَّ يَبْعَثُ سَرَايَاهُ، فَأَدْنَاهُمْ مِنْهُ مَنَزَلَةً أَعْظَمُهُمْ فِتْنَةً، يَجِيءُ أَحَدَهُمْ فَيَقُولُ: فَعَلْتُ كَذَا وَكَذَا، فَيَقُولُ: مَا صَنَعْتَ شَيْئًا، قَالَ ثُمَّ يَجِيءُ أَحَدَهُمْ فَيَقُولُ: مَا تَرَكْتَهُ حَتَّى فَرَّقْتُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ امْرَأَتِهِ، قَالَ: فَيُدْنِيهِ مِنْهُ وَيَقُولُ: نَعَمْ أَنْتَ». (مقریزی، ۲۱۶۷/۴؛ أحمد بن حنبل، مسند أحمد، ۲۷۵/۲۲).^۲ این حدیث صحیح است اما نمی‌تواند مؤید حدیث «أبغض الحلال...» باشد؛ زیرا مسلم است که طلاقى که با وسوسه و تلاش شیطان انجام می‌گیرد، طلاقى بدون دلیل موجه است و شامل عموم طلاقها از جمله طلاق در حالت اضطرار و مطابق موازین شریعت نمی‌شود. در عین حال، این حدیث بیانگر آن است که طلاق شیطانی و

۱. «شیطان اریکه‌ی خویش را بر آب می‌نهد و آن‌گاه سربازان خویش را [برای فتنه‌انگیزی] اعزام می‌کند و مقرب‌ترین آنان نزد او، فتنه‌انگیزترین آنهاست. (پس از پایان مأموریت) یکی می‌گوید: من فلان کار را کردم! شیطان می‌گوید: این که چیزی نیست! دیگری می‌گوید: مردی را ملتزم شدم و تا زمانی که موجب جدایی او از همسرش نشدم، ره‌ایش نکردم! شیطان وی را در بر گرفته و به او می‌گوید: آفرین بر تو!».

۲. این حدیث با لفظ: «عَرَّشُ إِبْلِيسَ عَلَى الْبَحْرِ، يَبْعَثُ سَرَايَاهُ، فَأَعْظَمُهُمْ عِنْدَهُ مَنَزَلَةً، أَعْظَمُهُمْ فِتْنَةً» و بدون آن‌که در آن از طلاق و جدایی میان همسران سخنی به میان آید نیز نقل شده است. (مقریزی، ۲۱۶۷/۴؛ مسند أحمد، ۴۱۹/۲۲).

ظالمانه که بدون رعایت انصاف و بر خلاف موازین شرعی باشد نزد خداوند متعال منفور و مبعوض و نزد شیطان محبوب است.

۳. در روایتی، رسول اکرم(ص) به صراحت از طلاق بی‌مورد نهی کرده و فرموده است: «لَا تُطَلِّقُوا النِّسَاءَ إِلَّا مِنْ رِيْبَةٍ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الذَّوَّاقِينَ وَلَا الذَّوَّاقَاتِ»^۱. (طبرسی، ۲۴/۸؛ بزاز، ۷۰/۸، فیض، کاشانی، ۲۶۶/۲۰؛ حلی، ۹/۲۲؛ هیثمی ۲۸۰/۱۵؛ عجلونی، ۱۹۷؛ ابن ابی جمهور، ۱۳۹).^۲ در روایتی دیگر، رسول خدا(ص) طلاق دادن بدون رعایت ضوابط شرعی را بازی با حدود الهی دانسته و فرموده است: «مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَلْعَبُونَ بِحُدُودِ اللَّهِ، يَقُولُ أَحَدُهُمْ: قَدْ طَلَّقْتُكَ، قَدْ رَاجَعْتُكَ، قَدْ طَلَّقْتُكَ»^۳. (ابن ماجه، ۶۵۰/۱). ابن حبان این روایت را با لفظ «مَا بَالُ أَحَدِكُمْ يَلْعَبُ بِحُدُودِ اللَّهِ يَقُولُ: قَدْ طَلَّقْتُ، قَدْ رَاجَعْتُ» روایت کرده است. (ابن حبان، الثقات، ۸۲، ابن حجر عسقلانی، فتح الباری ۳/۳۱۶). مؤمل بن اسماعیل، از راویان این حدیث را برخی ثقه و بعضی نیز ضعیف دانسته و گروهی نیز گفته‌اند: او در بسیاری مواقع دچار اشتباه می‌شود.

علی‌رغم آن‌که به ضعف این حدیث، حکم شده (البانی، التعليقات، ۳۱۶/۶) به فرض صحت نیز این روایت مؤید حدیث «ابغض الحلال...» نیست بلکه تایید کننده‌ی حدیث قبل است که تنها بر منفور بودن طلاق شیطانی که خلاف موازین شرع باشد دلالت دارد نه عموم طلاق‌ها.

۴. در روایتی منسوب به رسول خدا(ص) آمده است: «تَزَوَّجُوا وَلَا تُطَلِّقُوا، فَإِنَّ الطَّلَاقَ يَهْتَرُ مِنْهُ الْعَرْشُ» (مجلسی دوم، ۶۶۱/۹؛ سمعانی، ۴۸؛ ابن عدی، ۱۹۶؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ۹/۲۲؛ ابن ابی جمهور، ۱۴۹/۲؛ عجلونی، ۱۹۷؛ حلی، ۳۶۵/۷؛ ثعلبی، ۳۳۳/۹؛ بروسوی، ۲۶/۱۰). با وجود نقل این روایت در بسیاری از کتب تفسیری شیعه و سنی، این حدیث در هیچ یک از کتب اربعه‌ی امامیه و در هیچ کتاب معتبر حدیثی اهل سنت وجود ندارد. البته برخی در توجیه این روایت گفته‌اند: مراد از طلاق در این حدیث، طلاق غیر موجه و بدون عذر است. (نوری، سید ابوالمعاطی، ۴۴۸/۱). بعضی دیگر سند آن را ضعیف (سمعانی، ۴۸؛ غرناطی، ۳۴۹/۱؛ کلینی، ۲۳۴) و گروهی چون

۱. «زنان را جز در صورت اتهام [به زنا و مانند آن] طلاق ندهید که خداوند زنان و مردانی که جهت هوس‌رانی و تنوع‌طلبی [اقدام به طلاق می‌کنند] را دوست ندارد».

۲. آلبانی این روایت را ضعیف دانسته است. [البانی، ضعیف الجامع الصغیر، ۹۰۱].

۳. «چه شده است که گروهی، حدود الهی را به بازی گرفته‌اند! فرد [به همسرش] می‌گوید: تو را طلاق دادم؛ به تو رجوع کردم؛ تو را طلاق دادم».

صنعانی و ابن جوزی و احمد الغماری و آلبانی آن را موضوع دانسته‌اند. (غرناطی، ۳۴۹/۱، صنعانی، ۱۱/ ۲۵۹؛ البانی، ضعیف الجامع الصغیر، ۳۵۸). آلبانی می‌گوید: این روایت را ابن عدی در الکامل، ج ۵، ص ۱۷۶۴ و خطیب در التاریخ، ج ۱۲، ص ۱۹۱ و دیلمی در مسند الفردوس، ج ۲، ص ۳۰؛ از عمرو بن جمیع از جویر از ضحاک از نزال از رسول اکرم (ص) روایت کرده‌اند اما عمرو بن جمیع و شیخ او جویر، هر دو متروک هستند. گفته شده که ابن معین، عمرو بن جمیع را کذاب خبیث خوانده است. خطیب می‌گوید: وی به روایت احادیثی منکر از مشاهیر و احادیثی موضوع از افراد ثقه پرداخته است. (البانی، سلسله الاحادیث الضعیفة، ۱۸۱۸/۱۲؛ ابن قیسرانی، ۱۱۴۸/۲).

۵. بیهقی از طریق همان سلسله‌ی روایی که حدیث «أَبْغَضُ الْحَلَّالِ...» روایت شده، حدیث زیر را نقل کرده که می‌تواند مخصّص محتوای احادیث مورد بحث باشد. «در عصر رسول اکرم (ص) مردی ازدواج کرد، اما دیری نپایید که همسرش را طلاق داد. روزی رسول اکرم از وی پرسید: آیا ازدواج کردی؟ گفت: آری! پیغمبر (ص) فرمود: چه شد؟ گفت: همسرم را طلاق دادم! پیامبر (ص) فرمود: دلیلی موجه برای طلاق داشتی؟ گفت: خیر! آن مرد بار دیگر ازدواج کرد و این بار نیز بی‌دلیل همسرش را طلاق داد و برای بار سوم نیز چنین کرد. معرف می‌گوید: نمی‌دانم در مرتبه‌ی دوم یا مرتبه‌ی سوم طلاق او بود که رسول اکرم (ص) فرمود: «إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ الْحَلَّالِ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ مِنَ الطَّلَاقِ»^۱ (بیهقی، السنن الصغیر، ۱۱/۳؛ همو، السنن الکبری، ۵۲۷/۷). ابویوسف نیز این روایت را با همین لفظ اما بدون مقدمه‌ی مذکور در حدیث، از ابوحنیفه از حماد نقل کرده است. (ابویوسف، ۱۲۸). ابن منذر این حدیث را غریب دانسته و گفته است: قول مشهور، مرسل بودن این حدیث است. (ابن الملقن، ۶۷/۸).

۶. حدیث فوق با همان مقدمه، در کتب معتبر حدیثی امامیه نیز نقل شده، با این تفاوت که در آخر آن آمده است: رسول اکرم (ص) به مردی که بدون دلیل موجه همسرانش را طلاق داده بود فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُبْغِضُ -أَوْ يَلْعَنُ- كُلَّ ذَوَّاقٍ مِنَ الرِّجَالِ، وَ كُلِّ ذَوَّاقَةٍ مِنَ النِّسَاءِ»^۲. (مجلسی اول، ۴۶۴/۱۱؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ۸/۲۲). این روایت را ابن ابی شیبّه -از محدثان اهل سنت- نیز با اندکی تفاوت نقل کرده

۱. «نزد خداوند هیچ حلالی منفورتر از طلاق نیست».

۲. «خداوند عَزَّوَجَلَّ مبعوض می‌دارد- یا نفرین می‌کند- مردان و زنان تنوع‌طلب و هوس‌ران را [که بدون دلیل موجه از همسرانشان جدا می‌شوند]».

است. (ابن ابی شیبیه، ۱۸۷). از امام صادق(ع) نیز همین مضمون نقل شده است. (رک: مجلسی اول، ۴۶۴/۱۱؛ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ۸/۲۲؛ مسلم، ۹۴/۲۱؛ هیثمی، ۲۸۰/۱۵). در روایتی نیز آمده است: «لَعَنَ اللَّهُ الذَّوَّاقَ وَ الذَّوَّاقَةَ». (هیثمی، ۲۸۰/۱۵؛ بحرانی، ۳۴۸/۳)

۷. در کتب روایی امامیه آمده که رسول خدا(ص) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحِبُّ أَلْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الْعُرْسُ، وَ يُبْغِضُ أَلْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الطَّلَاقُ، وَ مَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الطَّلَاقِ».^۱ (مجلسی اول، ۴۵۶/۱۱؛ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ۱۶/۲۰؛ مجلسی دوم، مرآة العقول، ۴/۹). با آن که مجلسی دوم این روایت را مختلفه و روایاتی مشابه آن را ضعیف دانسته، اما همین مضمون در روایاتی از امامیه که "حَسَن" دانسته شده، آمده است.

۸. گروهی چون قرافی و غرناطی مالکی مذهب نیز به رسول خدا(ص) نسبت داده‌اند که فرمود: «أَبْغَضُ الْمَبَاحِ إِلَى اللَّهِ الطَّلَاقُ». (قرافی، ۱۵۲/۲؛ قرضاوی، فتاوی معاصره، ۱۵۹/۱، اسنوی، ۳۴، ابن حجر عسقلانی، التلخیص الحبیر، ۶۵). پس از دقت نظر و جستجوی گسترده در کتب حدیثی امامیه و اهل سنت، چنین حدیثی با این لفظ یافت نشد. به نظر می‌رسد که این حدیث، نقل به مضمون حدیث مشهور «أَبْغَضُ الْحَلَالِ...» باشد.

۲-۳- جایگاه و اعتبار سندی حدیث «أَبْغَضُ الْحَلَالِ...»

ابن جوزی حدیث «أَبْغَضُ الْحَلَالِ...» را با آن سلسله‌ی سندی که در آن عبیدالله بن ولید و صافی حضور دارد، غیر صحیح دانسته (ابن جوزی، ۱۴۹). اما ابن حجر می‌گوید: چون این حدیث از طریق معرف بن واصل نیز روایت شده، تقویت می‌شود. برخی نیز گفته‌اند: چون روایتی که صافی در آن حضور دارد متصل است، به وسیله‌ی آن، روایات مرسل این باب از جمله حدیث «أَبْغَضُ الْحَلَالِ...» که راوی آن معرف بن واصل است تقویت می‌شود اما آن چنان که آلبانی نیز گفته، صافی، ضعیف است و روایت او نمی‌تواند تقویت کننده‌ی روایات مرسل باشد. (البانی، ارواء الغلیل، ۱۰۸/۷).

از منظر بسیاری از محدثان، این حدیث، مرسل است. (دهلوی، ۲۵۵/۱۳؛ خراسانی، ۵۶۷؛ البانی، ضعیف ابی داوود، ۲۲۸/۲؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۲۴۷/۲) آلبانی می‌گوید:

۱. «خداوند عزوجلّ خانه‌ای که در آن ازدواج صورت می‌گیرد را دوست دارد و از خانه‌ای که در آن طلاق واقع می‌شود نفرت دارد و هیچ چیزی نزد خدای عزوجلّ منفورتر از طلاق نیست.»

چنانکه بسیاری از ائمه گفته‌اند؛ سلسله‌ی سندی متصل بیان شده برای حدیث مورد بحث، شاذ است و درست همان است که این حدیث مرسل است. (البانی، ضعیف أبی داوود، ۲۲۸/۲). بنابراین، با آن که ایمن صالح شعبان گفته که سند این حدیث صحیح است (جزری، ۶۲۳/۷). آن‌گونه که آلبانی نیز تصریح کرده؛ این حدیث با این الفاظ ضعیف می‌باشد. (البانی، إرواء الغلیل، ۱۰۶/۷)

۱. تحلیل محتوایی حدیث

صرف نظر از سند این روایات و بر فرض صحت تمامی روایات فوق، به تحلیل محتوایی آن‌ها پرداخته می‌شود.

در یک نگاه کلی، این احادیث از حیث مفهوم چهار هستند.

۱. احادیثی چون «أَبْغَضُ الْحَلَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى الطَّلَاقُ»، که در آن‌ها، طلاق، به طور عموم، منفورترین حلال‌ها معرفی شده است.
۲. احادیثی چون «يَا مُعَاذُ مَا خَلَقَ اللَّهُ شَيْئًا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ...» که در آن‌ها، طلاق، به طور عموم، منفورترین شیء یا اقدام معرفی شده است.
۳. روایاتی که در آن‌ها، طلاق غیر موجه و بی‌مورد، به عنوان منفورترین و مبعوض‌ترین کارها معرفی شده و از آن نهی شده است.
۴. روایاتی چون «تَزَوَّجُوا وَلَا تَطْلُقُوا، فَإِنَّ الطَّلَاقَ يَهْتَزُّ مِنْهُ الْعَرْشُ» و «إِنَّ إِبْلِيسَ يَضَعُ عَرْشَهُ عَلَى الْمَاءِ، ثُمَّ يَبْعَثُ سَرَايَاهُ، فَأَدْنَاهُمْ مِنْهُ مَنْزِلَةً أَعْظَمَهُمْ فِتْنَةً...» (مقریزی، ۲۱۶۷/۴). که حاکی از مذموم بودن طلاق نزد خداوند متعال و محبوب‌ترین بودن آن نزد شیطان است.

پیدااست علی‌رغم آن‌که در برخی احادیث همچون حدیث مشهور «أَبْغَضُ الْحَلَالِ»، طلاق، به طور عموم، منفورترین حلال برشمرده شده؛ اما در بسیاری از احادیث دیگر، از حلال بودن طلاق سخنی به میان نیامده است. در این روایات، به طور عموم، طلاق، منفورترین اقدام نزد خداوند معرفی شده و مسلم است که میان عبارت حلال منفور و اقدام منفور، تفاوت، بسیار است. وقتی گفته شود: فلان کار، منفور است، تنها به منفور بودن آن حکم شده اما وقتی چیزی حلال منفور خوانده شود، در آن واحد، هم حلال دانسته شده و هم منفور و این نوعی تناقض در محتواست. برای رفع این تناقض در روایات فوق، توجیهاتی مطرح شده که ذیلاً به بیان، بررسی و نقد آن‌ها پرداخته می‌شود:

الف: گروهی معتقدند که مَبْغُوض (منفور) بودن طلاق، مانع حلیت آن نیست چه، بَعْضُ به معنای تَنْفَر و اِنْزِجَارِ نَفْسَانِی از یک چیز است که به بی‌میلی و دوری از آن می‌انجامد. (رامهرمزی، ۱۳۶). بنابراین، بَعْضُ، نقطه‌ی مقابل دوستی است. به عنوان مثال، برخی حلال‌ها چون عدم ادای نمازهای پنجگانه در مسجد- بدون دلیل موجه (عذر)- در عین حلال بودن، منفور است و لذا در این مورد تناقضی وجود ندارد. (طبرانی، المعجم الکبیر، ۲/۲۴۸).

در پاسخ به این گروه می‌توان گفت: که اولاً: حکم این موارد محل وفاق نیست و بسیاری از فقها این اعمال را مباح ندانسته‌اند و احادیث صحیحی هم در تهدید کسانی که بدون عذر در نمازهای جماعت حاضر نمی‌شوند وجود دارد.^۱ ثانیاً: این ادعا تنها منفور بودن طلاق را توجیه می‌کند و به هیچ وجه مثبت حلال بودن آن نیست.

ب: راه حل دیگری که برای رفع این تعارض ارائه شده آن است که این احادیث، غالباً نقل به معنا شده و واژه‌ی حلال و مشتقات آن در احادیث مورد بحث، تعبیر راوی یا راویان است. به این ترتیب، مفهوم روایات مورد بحث این می‌شود که: طلاق، به طور عموم، منفورترین اقدام نزد خداوند است. اما حتی با این توجیه نیز محتوای احادیث مذکور، پذیرفته نیست زیرا نامعقول و غیر منطقی می‌نماید که با وجود گناهی چون شرک و ظلم و فحشا؛ طلاق، به طور عموم، منفورترین اقدامات نزد خداوند متعال معرفی گردد. به‌علاوه، در طول تاریخ، طلاق‌های زیادی ایقاع شده که نزد خالق، مطلوب و موجه بوده زیرا موجب رهایی زوج یا زوجه یا فرزندان و یا همه‌ی آنها از ظلم و نابسامانی شده است. بدیهی است پذیرش منفور بودن طلاق به طور عموم، مستلزم آن خواهد بود که چنین طلاق‌هایی نیز منفور باشد!

از طرفی دیگر، در قرآن کریم، همسران پیامبر(ص) در صورت دنیاطلبی، به طلاق تهدید شده‌اند؛ (نک: الاحزاب/۲۸) و در روایاتی نیز آمده که پیامبر(ص) بعضی از همسرانش را طلاق داده، (أبو داوود، ۲/۲۸۵) یا طلاق اصحاب خود را تقریر فرموده و فراتر از آن حتی گاه امر به طلاق کرده است. (ترمذی، ۳/۴۸۶، أحمد بن حنبل، مسندأحمد، ۹/۱۴۳) از اهل بیت پیامبر(ص) نیز ایقاع طلاق گزارش شده است (مجلسی

۱. به عنوان مثال در حدیثی صحیح، رسول اکرم(ص) می‌فرماید: «لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أُمَرَ بِالصَّلَاةِ فُتِّقَامَ، ثُمَّ أَخَالَفَ إِلَى مَنَازِلِ قَوْمٍ لَا يَشْهَدُونَ الصَّلَاةَ، فَأَحْرَقَ عَلَيْهِمْ». (بخاری، ۱۲۲/۳؛ مقریزی، ۱/۴۵۱). «خواستم که [مردم را] دستور دهم نماز را اقامه کنند و آن‌گاه به منازل آنان بروم که برای نماز [جماعت] حاضر نمی‌شوند و خانه‌هایشان را بر آنان به آتش بکشم».

اول، ۴۲۸/۱۱؛ مزی، ۱۷۲/۴۴) و این، با منفور بودن عموم طلاق، سازگاری ندارد و در این مورد، فرقی هم نمی‌کند که طلاق را منفورترین حلال یا منفورترین اقدام بدانیم. در نتیجه، از حیث مضمون نیز، روایاتی که در آن‌ها طلاق، به طور مطلق، مبعوض‌ترین حلال‌ها یا مبعوض‌ترین اقدامات معرفی شده، صحیح به نظر نمی‌آیند.

ج: گروهی چون ابن حجر شافعی مذهب بنا بر قراین و مقدمات بیان شده در بعضی احادیث مثل حدیث بیهقی، گفته‌اند: مقدمه‌ی مطرح شده در ابتدای حدیث، به خوبی روشن می‌سازد که مراد رسول اکرم(ص) از طلاق در احادیث مورد بحث، طلاق بی‌مورد بوده (ابن حجر عسقلانی، فتح‌الباری، ۳۵۶/۹؛ فیض کاشانی، ۲۰/۲۲۹). و شامل طلاق‌های با دلیل موجه و طلاق در حالت اضطرار نمی‌شود.

با این توجیه، مشکل محتوایی بسیاری از احادیث مطرح شده مرتفع می‌شود؛ اما مشکل احادیثی که در آن‌ها طلاق، علی‌الاطلاق، منفورترین حلال دانسته شده، برطرف نمی‌شود. ناگزیر یا باید به دلیل ضعف سندی و تناقض موجود در محتوای این روایات، آن‌ها را نادرست دانسته و به کنار نهیم و یا این‌که قائل شویم: طلاق‌های بی‌مورد، در عین منفور بودن، حلال‌اند. این در حالی است که در قرآن و سنت صحیح نبوی، حلال و حرام به عنوان دو مفهوم متقابل، به وضوح تبیین شده‌اند.^۱

برخی از فقهای حنفی از جمله ابن‌عابدین و ابن‌نجیم گفته‌اند: مراد از حلال، هر کار غیر الزامی است که شامل مباح و مستحب و واجب و مکروه می‌شود. (ابن‌نجیم، ۲۵۴/۳؛ ابن‌عابدین، ۳/۲۲۸). بنابراین، معقول نیست که بگوییم مراد از حلال در حدیث مذکور، مستحب یا واجب است و به ناچار بایستی مراد از "حلال" را در حدیث، "مباح" یا "مکروه" بگیریم. بر همین اساس، برخی همچون شمس‌الدین حنبلی اصل را در طلاق بر کراهت گذاشته‌اند. (حنبلی، ۵/۱۲۳). جزیری نیز معتقد است: طلاق، ولو با دلیل موجه نزد خداوند متعال منفور و مکروه و بلکه از بدترین و شدیدترین مکروهات است. (جزیری، ۴/۲۶۴، ابن‌نجار، ۱/۴۲۷، پاورقی) این، یعنی قائل شدن به آن‌که پیامبر(ص) و اهل‌بیت به دلیل طلاق دادن مرتکب اشدّ مکروهات شده‌اند! و این پذیرفته نیست.

۱. اشاره به حدیث: «الْحَلَالُ بَيْنَ، وَالْحَرَامُ بَيْنَ، وَبَيْنَهُمَا مُشَبَّهَاتٌ...» و در روایتی: «... وَبَيْنَهُمَا أُمُورٌ مُشْتَبِهَةٌ...» (بخاری، ۲۰/۱). و حدیث: «الْحَلَالُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، وَالْحَرَامُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، وَمَا سَكَتَ عَنْهُ فَهُوَ مِمَّا عَفَا عَنْهُ.»

در این مورد تأویلات دیگری نیز وجود دارد که به لحاظ علمی، نمی‌تواند مؤید متن و محتوای احادیث مورد بحث باشد. از آن جمله بغدادی شافعی گفته که: منفور بودن حلال مطرح شده در حدیث، ناظر به خود طلاق نیست، بلکه مربوط به عواملی چون ناسازگاری است که موجبات طلاق را فراهم می‌کند. (خطیب بغدادی، ۲۳۱/۳؛ قنوجی، ۱۸۳/۱؛ قرطبی، ۱۶۲/۱). سیوطی شافعی نیز معتقد است که طلاق، به خودی خود، حلال بوده و منفور بودن آن، به خاطر پیامدهایی همانند قطع صله‌ی رحم و نزاع و دشمنی و مانند آن است. (سیوطی، ۶۲۲/۱، قرطبی، ۱۶۲/۱). در پاسخ می‌توان گفت: الفاظ احادیث مورد بحث، به صراحت، نفس طلاق را - بدون قیود مذکور - به عنوان منفورترین حلال معرفی می‌کنند و هیچ قرینه‌ای نیز در این احادیث وجود ندارد که نشان دهد منهی‌عنه خود طلاق نیست.

باید توجه داشت که اعتقاد به مباح بودن طلاق در حالت کلی نیز با مقاصد شرعی و سیاق آیات قرآن و احادیث صحیح نبوی در این باب، ناسازگار است چه، همواره به رعایت عدالت و انصاف و مهرورزی میان زوجین توصیه شده است و نصوصی که به استناد آن‌ها حکم اولیه‌ی طلاق، مباح دانسته شده، یا به دلیل ضعف سندی و تناقض میان آن‌ها و یا به سبب ضعف در محتوا، دارای اشکال جدی است. بعضی از این احادیث نیز به وسیله‌ی احادیثی دیگر تخصیص می‌خورند.

نتیجه‌گیری

۱. طلاق، به عنوان آخرین راهکار برای رهایی از زندگی ناموفق و غیر قابل تحمل میان زوجین تشریح شده و ضمن توصیه به ایقاع آن به صورت نیکو، بسته به حالت و وضعیت، دارای احکام متفاوتی است. بر همین اساس، در شریعت اسلامی نمی‌توان طلاق را به‌طور عموم مباح یا حرام یا مکروه دانست؛ بلکه تنها با توجه به قراین و جوانب آن و متناسب با این‌که در چه موقعیت و زمانی و به چه روشی انجام گرفته، یکی از احکام پنجگانه‌ی تکلیفی به آن تعلق می‌گیرد.

۲. حدیث «أَبْغَضُ الْحَلَالِ» واحادیث همسو با آن که در آن‌ها، طلاق به طور مطلق، منفورترین حلال یا بدترین اقدام معرفی شده، به دلایلی چون ضعف و اشکالات سندی، منقطع بودن و نیز غیر منطقی بودن جمع مبعوض بودن طلاق با حلال بودن آن، قابلیت استناد ندارند. حتی اگر از ضعف سندی این احادیث صرف‌نظر شود با توجه به

عموم و اطلاق احادیث مذکور، مفاد منتوج از این احادیث، آن می‌شود که طلاق به طور کلی و در هر حال نزد خداوند منفور باشد و این در حالی است که این امر به دو دلیل، صحیح نیست. اول آن که پیامبر(ص) خود برخی همسرانش را طلاق داده و طلاق برخی صحابه را نیز تقریر کرده و حتی در مواقعی، به افرادی دستور داده که همسرانشان را طلاق دهند و این، با منفور و مبعوض بودن طلاق به طور عموم، ناسازگار است. دوم آن که در نصوص کتاب و سنت صحیح نبوی، عمل طلاق، گناه تلقی نشده است.

۳. مقایسه‌ی همه‌ی احادیث باب طلاق و مذاقه در آن‌ها نشان می‌دهد که بر فرض قبول روایات دال بر منفور بودن طلاق، این روایات باید بر طلاق بی‌مورد و بدون عذر شرعی و عقلانی حمل شود زیرا با وجود گناهیانی چون شرک و قتل به ناحق و فحشا، نمی‌توان پذیرفت که طلاق، مبعوض‌ترین اعمال نزد خداوند باشد.

۴. هیچ دلیل قاطع و صحیحی از قرآن و سنت وجود ندارد که نشان دهد اصل در طلاق بر حلیت است. به‌علاوه، نصوصی وجود دارد که مردان و زنانی را که بدون دلیل موجه از همسرانشان جدا می‌شوند، مورد نکوهش و مذمت قرار می‌دهد و به همین خاطر است که عده‌ای از علما، طلاق دادن بسیار و به قصد تنوع طلبی جنسی را شبیه به زنا دانسته‌اند.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی حاتم رازی، ابومحمد عبدالرحمن بن محمد، الجرح والتعديل. بیروت، دارإحياء التراث العربی، ۱۲۷۱ ق.
۳. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللغالی العزیزية فی الأحادیث الدینیة، تحقیق: مجتبی عراقی، قم، دار سید الشهداء للنشر، ۱۴۰۵ ق.
۴. ابن ابی شیبہ، ابوبکر، المصنف، تحقیق: کمال یوسف الحوت، ریاض، مکتبة الرشد، ۱۴۰۹ ق.
۵. ابن حبان دارمی بستی، ابوحاتم، الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبان، تحقیق: شعیب الأرنؤوط، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۴ ق.
۶. _____، الثقافات، حیدر آباد دکن-هند-، دائرة المعارف العثمانیه، ۱۳۹۳ ق.
۷. ابن الملقن شافعی، سراج الدین ابو حفص عمر، البدر المنیر فی تخریج الأحادیث والأثار الواقعة فی الشرح الکبیر، تحقیق: مصطفى أبو الغیط و همکاران، ریاض، دار الهجرة للنشر والتوزیع، ۱۴۲۵ ق.
۸. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، التلخیص الحبیرفی تخریج احادیث الرافعی الکبیر، تحقیق: ابوعاصم حسن بن عباس بن قطب، مصر، مؤسسة قرطبة، ۱۴۱۶ ق.
۹. _____، تهذیب التهذیب. هند، مطبعة دائرة المعارف النظامية، ۱۳۲۶ ق.
۱۰. _____، فتح الباری. بیروت، دار المعرفة، ۱۳۷۹ ق.
۱۱. ابن جوزی، جمال الدین ابو الفرج عبد الرحمن بن علی، العلل المتناهية فی الأحادیث الواهية، تحقیق: ارشاد الحق الأثری، فیض آباد-پاکستان-، إدارة العلوم الأثرية، ۱۴۰۱ ق.
۱۲. ابن عابدين دمشقی، محمد امین، رد المحتار علی الدر المختار، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۲ ق.
۱۳. ابن عثيمين، محمد بن صالح، الشرح الممتع علی زاد المستقنع، بی جا، دار ابن الجوزی، ۱۴۲۸ ق.
۱۴. ابن عدی الجرجانی، عبدالله، الكامل فی ضعفاء الرجال، تحقیق: عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، بیروت، الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ق.
۱۵. ابن قیسرانی، ابوالفضل محمد بن طاهر، ذخيرة الحفاظ (من الكامل لابن عدی). تحقیق: عبدالرحمن الفریوایی، ریاض، دارالسلف، ۱۴۱۶ ق.
۱۶. ابن کثیر، ابو الفداء إسماعیل بن عمر، جامع المسانید والسُنن الهادی لأقوم سنن. تحقیق: عبدالملک بن عبد الله الدهيش، بیروت، دار خضر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۹ ق.
۱۷. ابن ماجه قزوینی، ابوعبدالله محمد بن یزید، سنن ابن ماجه. تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقي، بی جا، دار إحياء الکتب العربیة - فیصل عیسی البابی الحلبي بی تا.
۱۸. ابن معین، ابوزکریا یحیی مری بغدادی، سؤالات ابن الجنید. تحقیق: احمد محمد نور سیف، مدینه منوره، مکتبة الدار، ۱۴۰۸ ق.
۱۹. ابن منظور افریقی، ابو الفضل محمد بن مکرم، مختصر تاریخ دمشق. تحقیق: روحية النحاس و همکاران، دمشق، دار الفكر للطباعة و التوزیع و النشر، ۱۴۰۲ ق.
۲۰. ابن نجار حنبلی، تقی الدین أبو البقاء محمد بن أحمد، مختصر التحرير شرح الکوکب المنیر. تحقیق: محمد الزحیلی و نزه حماد، بی جا، مکتبة العبيکان، ۱۴۱۸ ق.

٢١. ابن نجيم مصرى، زين الدين بن إبراهيم، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، بی جا، دار الكتاب الإسلامى، بی تا.
٢٢. ابوداود سجستانى، سليمان بن اشعث، سنن أبى داود، تحقيق: محمد محى الدين عبدالحميد، بيروت، المكتبة العصرية، بی تا.
٢٣. ابويوسف، يعقوب بن إبراهيم، الآثار، تحقيق: ابو الوفاء، بيروت، دارالكتب العلميه، بی تا.
٢٤. أحمد بن حنبل، ابوعبدالله، العلل ومعرفة الرجال. تحقيق: وصى الله بن محمد عباس، رياض، دار الخانى، ١٤٢٢ق.
٢٥. _____، مسند احمد، تحقيق: شعيب ارناؤوط و ديگران، بی جا، مؤسسة الرسالة، ١٤٢١ق.
٢٦. اسنوى شافعى، أبو محمد، جمال الدين عبد الرحيم، نهاية السؤل شرح منهاج الوصول، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤٢٠ق.
٢٧. البانى، محمدناصرالدين، إرواء الغليل فى تخريج أحاديث منار السبيل، بيروت، المكتب الإسلامى، ١٤٠٥ق.
٢٨. _____، التعليقات الحسان على صحيح ابن حبان. جده، دار باوزير للنشر والتوزيع، ١٤٢٤ق.
٢٩. _____، سلسلة الأحاديث الصحيحة، رياض، مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، ١٩٩٥م.
٣٠. _____، سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ فى الأمة، رياض، دار المعارف، ١٤١٢ق.
٣١. _____، صحيح الجامع الصغير وزياداته، بی جا، المكتب الإسلامى، بی تا.
٣٢. _____، ضعيف أبى داود(الأم). كويت، مؤسسة غراس للنشر و التوزيع، ١٤٢٣ق.
٣٣. _____، ضعيف الجامع الصغير وزياداته، بی جا، المكتب الإسلامى، بی تا.
٣٤. بزاز، ابوبكر احمد بن عمرو، مسند البزار (البحر الزخار). تحقيق: محفوظ الرحمن زين الله و ديگران، مدينه منوره، مكتبة العلوم و الحكم، ٢٠٠٩م.
٣٥. بجلى رازى دمشقى، ابو القاسم تمام بن محمد، الفوائد. تحقيق: حمدى عبد المجيد السلفى، رياض، مكتبه الرشد، ١٤١٢ق.
٣٦. بحراني، سيد هاشم بن سليمان، البرهان فى تفسير القرآن. قم، مؤسسه بعثه، ١٣٧٤ش
٣٧. بخارى، ابوعبدالله محمد بن اسماعيل، الجامع المسند (صحيح بخارى). تحقيق: محمد زهير بن ناصر الناصر، بی جا، دار طوق النجاة، ١٤٢٢ق.
٣٨. بروسوى، ابوالفداء إسماعيل حقى بن مصطفى، روح البيان. بيروت، دارالفكر، بی تا.
٣٩. بغوى، محى السنة أبو محمد حسين بن مسعود، شرح السنة. تحقيق: شعيب ارناؤوط و محمد زهير الشاويش، بيروت، المكتب الإسلامى، ١٤٠٣ق.
٤٠. بيهقى، ابوبكر احمد بن حسين، السنن الصغير. تحقيق: عبد المعطى أمين قلجى، كراچى، جامعة الدراسات الإسلاميه، ١٤١٠ق.
٤١. _____، السنن الكبرى. تحقيق: محمد عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤٢٤ق.
٤٢. ترمذى، محمد بن عيسى، سنن الترمذى. تحقيق: احمد محمد شاكر و محمد فؤاد عبدالباقي، مصر،

- شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي، ۱۳۹۵ق.
۴۳. ثعلبي، ابواسحاق احمد بن محمد، الكشف و البيان عن تفسير القرآن. تحقيق: ابومحمد بن عاشور، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ۱۴۲۲ق.
۴۴. جزري شيباني، مجد الدين ابو السعادات المبارك بن محمد، جامع الأصول في أحاديث الرسول. تحقيق: عبد القادر الأرناؤوط و تتمهه أن تحقيق بشير عيون، بی جا، مكتبة الحلواني و مطبعة الملاح و مكتبة دار البيان، ۱۹۷۲م.
۴۵. جزيري، عبدالرحمن بن محمد عوض، الفقه على المذاهب الأربعة. بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۴ق.
۴۶. حاكم نيشابوري، ابوعبدالله محمد بن عبد الله، المستدرک على الصحيحين. تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۱ق.
۴۷. _____، المدخل إلى الصحيح. تحقيق: ربيع بن هادي عمير المدخلي، بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۳۰ق.
۴۸. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة. تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۴۹. _____، هداية الأمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام. تحقيق: آستان قدس رضوی و بنياد پژوهش های اسلامی (گروه حدیث)، مشهد، آستانة الرضوية المقدسة، مجمع البحوث الإسلامية، ۱۴۱۴ق.
۵۰. حلي، مقداد بن عبدالله سيوري، التنقيح الرائع لمختصر الشرائع. قم، انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي، ۱۴۰۴ق.
۵۱. حمزة محمد قاسم، منار القاري شرح مختصر صحيح البخاري. تصحيح: بشير محمد عيون، دمشق، مكتبة دارالبيان و طائف، مكتبة المؤيد، ۱۴۱۰ق.
۵۲. حنبلي، شمس الدين محمد بن أحمد، المحرر في الحديث. تحقيق: يوسف عبد الرحمن المرعشلي و همكاران، بيروت، دارالمعرفة، ۱۴۲۱ق.
۵۳. خراساني، ابوعبدالرحمن احمد بن شعيب، الضعفاء والمتروكون. تحقيق: محمود إبراهيم زايد، حلب، دار الوعي، ۱۳۹۶ق.
۵۴. خزاعي بغدادی طرسوسي، ابو امية محمد بن إبراهيم، مسند عبد الله بن عمر. تحقيق: احمد راتب عرموش، بيروت، دارالتفائس، ۱۴۰۷ق.
۵۵. خطابی بستی، ابوسليمان حمد بن محمد، معالم السنن (شرح سنن أبي داود). حلب، المطبعة العلمية، ۱۳۵۱ق.
۵۶. خطيب بغدادی، ابوبكر احمد بن علي، المتفق والمفترق. تحقيق: محمد صادق آيدن الحامدي، دمشق، دار القادري للطباعة و النشر و التوزيع، ۱۴۱۷ق.
۵۷. دارقطني، ابوالحسن علي بن عمر، سؤالات الحاكم النيسابوري للدارقطني. تحقيق: موفق بن عبد الله بن عبد القادر، رياض، مكتبة المعارف، ۱۴۰۴ق.
۵۸. _____، سنن الدارقطني. تحقيق: شعيب ارناؤوط و ديكران، بيروت، مؤسسة الرسالة،

١٤٢٤ق.

٥٩. _____، علل الدارقطني = العلل الواردة في الأحاديث النبوية. تحقيق: محفوظ الرحمن زين الله السلفي، رياض، دار طيبة، ١٤٠٥ق.
٦٠. دهلوي، ولي الله بن عبدالرحيم، حجة الله البالغة. تحقيق: سيد سابق، بيروت، دارالجيل، ١٤٢٦ق.
٦١. ذهبي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن احمد، سير أعلام النبلاء. قاهره، دارالحدیث، ١٤٢٧ق.
٦٢. _____، الكبائر. بيروت، دار الندوة الجديدة. بی تا.
٦٣. راغب اصفهانی، حسين بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن. تحقيق: صفوان عدنان داوودي، بيروت، دارالشامية، ١٤١٢ق.
٦٤. رامهرمزي، ابو محمد حسن بن عبد الرحمن، المحدث الفاصل بين الراوي والواعي. تحقيق: محمد عجاج الخطيب، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٤ق.
٦٥. زرکلي، خيرالدين بن محمود، الأعلام. بی جا، دار العلم للملايين. ٢٠٠٢م.
٦٦. سخاوي، شمس الدين ابو الخير، المقاصد الحسنة في بيان كثير من الأحاديث المشتهرة على الألسنة. تحقيق: محمد عثمان الخشت، بيروت، دار الكتاب العربي، ١٤٠٥ق.
٦٧. سمعاني، ابو سعد عبد الكريم بن محمد، الأنساب. تحقيق: عبد الرحمن بن يحيى المعلمي اليماني وديگران، حيدر آباد، مجلس دائرة المعارف العثمانية، ١٣٨٣ق.
٦٨. سمعوني جزائري دمشقي، طاهر بن صالح، توجيه النظر إلى أصول الأثر. تحقيق: عبد الفتاح أبو غده، حلب، مكتبة المطبوعات الإسلامية، ١٤١٦ق.
٦٩. سيد سابق، فقه السنة. بيروت، دار الكتاب العربي، ١٣٩٧ق.
٧٠. سيوطي، جلال الدين عبد الرحمن بن ابي بكر، جامع الأحاديث. تحقيق: گروهی از محققان زیر نظر مفتی مصر علی جمعه، بی جا، بی تا.
٧١. شاطبي، ابراهيم بن موسى، الموافقات. تحقيق: ابو عبيده مشهور بن حسن آل سلمان، بی جا، دار ابن عفان، ١٤١٧ق.
٧٢. صنعاني، محمد بن إسماعيل، سبل السلام. بی جا، دار الحديث، بی تا.
٧٣. طبرانی، أبو القاسم سليمان بن احمد، المعجم الأوسط. تحقيق: طارق بن عوض الله بن محمد و عبد المحسن بن إبراهيم الحسيني، قاهره، دار الحرمین، بی تا.
٧٤. _____، المُعْجَمُ الكَبِير. تحقيق: گروهی از پژوهشگران زیر نظر سعد بن عبد الله الحميد و خالد بن عبد الرحمن الجريسي، بی جا، بی تا.
٧٥. طبرسي، فضل بن حسن، مكارم الأخلاق. قم، الشريف الرضي، ١٤١٢ق.
٧٦. عاملي، محمد بن مكي (شهيد اول)، القواعد و الفوائد. بی جا، كتابفروشي مفيد، بی تا.
٧٧. عجلوني دمشقي، ابو الفداء اسماعيل بن محمد، كشف الخفاء ومزيل الإلباس. تحقيق: عبد الحميد بن احمد بن يوسف بن هندواي، بی جا، المكتبة العصرية، ١٤٢٠ق.
٧٨. عيني - ملا علی قاری - أبو محمد محمود بن أحمد، عمدة القاری شرح صحيح البخاری. بيروت، دار إحياء التراث العربي، بی تا.
٧٩. غرناطي، أبو القاسم، محمد بن احمد، التسهيل لعلوم التنزيل. تحقيق: عبدالله الخالدي، بيروت، شركة

- دار الأرقم بن أبی الأرقم، ۱۴۱۶ق.
۸۰. فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی. تحقیق: ضیاء الدین حسینی اصفهانی، اصفهان، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام، ۱۴۰۶ق.
۸۱. قرافی، ابو العباس شهاب الدین احمد بن ادريس، الفروق. بی جا، عالم الکتب، بی تا.
۸۲. قرضاوی، یوسف، دیدگاههای فقهی معاصر. ترجمه: احمد نعمتی، تهران، نشر احسان، ۱۳۸۹ش.
۸۳. _____، فتاوی معاصرة. بی جا، بی تا، بی نا، بی تا.
۸۴. قرطبی، شمس الدین ابو عبدالله، الجامع لأحكام القرآن (تفسیر القرطبی). تحقیق: احمد البردونی و ابراهیم اطفیش، قاهره، دارالکتب المصریه، ۱۳۸۴ق.
۸۵. قنوجی، ابو الطیب محمد صدیق خان بن حسن، حسن الأسوة بما ثبت من الله ورسوله فی النسوة. تحقیق: مصطفی الخن ومحی الدین مستو، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۱ق.
۸۶. کلاباذی بخاری حنفی، ابو بکر محمد، بحر الفوائد المشهور بمعانی الأخبار. تحقیق: محمد حسن محمد حسن إسماعیل و أحمد فريد المزیدی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.
۸۷. کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، الکافی. تحقیق و تصحیح: پژوهشگران مرکز تحقیقات دار الحدیث، قم، دار الحدیث للطباعة و النشر، ۱۴۲۹ق.
۸۸. متقی هندی، علاء الدین علی بن حسام الدین، کنز العمال. تحقیق: بکری حیانی و صفوة السقا، بی جا، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۱ق.
۸۹. مجلسی اول، محمد تقی، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه. تحقیق: سید حسین موسوی کرمانی و همکاران، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، ۱۴۰۶ق.
۹۰. مجلسی دوم، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار. تحقیق: جمعی از محققان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۹۱. _____، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول (شرح کتاب الکافی). تحقیق: سید هاشم رسولی، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۴ق.
۹۲. مزی، ابوالحجاج یوسف بن عبد الرحمن، تهذیب الکمال فی أسماء الرجال. تحقیق: بشار عواد معروف، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۰ق.
۹۳. مسلم نیشابوری، ابوالحسن بن حجاج، المسند الصحیح (صحیح مسلم). تحقیق: فؤاد عبدالباقی، بیروت، دار احیاء التراث، بی تا.
۹۴. مسلمی، محمد مهدی و همکاران، موسوعة أقوال أبی الحسن الدارقطنی فی رجال الحدیث وعلله. بیروت، عالم الکتب للنشر والتوزیع، ۲۰۰۱م.
۹۵. مقریزی العبیدی، احمد بن علی بن عبد القادر، مختصر الکامل فی الضعفاء. تحقیق: أیمن بن عارف الدمشقی، قاهره، مكتبة السنه، ۱۴۱۵ق.
۹۶. مناوی قاهری، زین الدین محمد، التیسیر بشرح الجامع الصغیر. ریاض، مكتبة الإمام الشافعی، ۱۴۰۸ق.
۹۷. نسائی، ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب، مشیخة النسائی. تحقیق: الشریف حاتم بن عارف العونی، مکه مکرمه، دار عالم الفوائد، ۱۴۲۳ق.

٩٨. نوري، سيد ابوالمعاطي و همكاران، موسوعة أقوال الإمام أحمد بن حنبل في رجال الحديث وعلمه. بي جا، عالم الكتب، ١٤١٧ق.
٩٩. نوري، محدث، ميرزا حسين، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. تحقيق: گروه پژوهش مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بيروت، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤٠٨ق.
١٠٠. نووي، ابو زكريا محيي الدين يحيى بن شرف، المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج. بيروت، دار إحياء التراث العربي، ١٣٩٢ق.
١٠١. هروي قاري، علي بن (سلطان) محمد، أبوالحسن نورالدين الملا، مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح. بيروت، دار الفكر، ١٤٢٢ق.
١٠٢. هيثمي، نور الدين علي بن أبي بكر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد. تحقيق: حسام الدين القدسي، قاهره، مكتبه القدسي، ١٤١٤ق.